

نگاهی به زندگی ساموئل تیلر کالریج (۱۸۲۲ - ۱۷۷۲ م)^۱
و بررسی کوبلاخان^۲ یا رویائی در خواب

از: دکتر جاوید قیطانچی

کمتر کسی است که با ادبیات انگلیسی آشنائی مختصری داشته باشد و نام شاعر بلند آوازه دوران رمانتیک انگلستان «ساموئل تیلر کالریج» را نشنیده باشد. دوران طفولیت این شاعر در خانواده ای پرجمعیت سپری شد. پدر وی دارای دو همسر و چهارده فرزند بود. با همه اینها کالریج اولین فرزند خانواده توانست در دوران جوانی آثار زیادی بخصوص نوشته های خیالی برخی از نویسندگان را مورد مطالعه قرار دهد و در مدرسه بعنوان «شاعر الهام گرفته و متافیزیک»^۳ مشهور گشت. در سن ۹ سالگی بعد از فوت پدر ۸ سال به تحصیلات ابتدائی پرداخت و سپس در سال ۱۷۹۱ جهت ادامه تحصیل به کمبریج رفت و بعد از حدود دو سال آنجا راترک گفت. تحصیل کوتاه او در کمبریج موجبات رشد روحی و خلاقیت ذهنی او را فراهم آورد. کالریج بتدریج به قدرت و استعدادهایی که زمینه نبوغ او بود پی برد و از داشتن چنین استعدادهایی بسیار خرسند بود.

در سال ۱۷۹۵ با دختری بنام سارا فریکر^۴ ازدواج کرد. دو سال بعد دوستی بسیار نزدیک و صمیمانه ای بین کالریج و ویلیام^۵ و دوروتی وردزورث^۶ آغاز شد. محصل این دوستی و همکاری نزدیک «ترانه های غنائی»^۷ است که در سال ۱۷۹۸ بعنوان مانیفست مکتب رمانتیسم شناخته شد، اشعاری که برای اولین بار زارع را در طبیعت نشان

میدهد که آواز می خواند و با زبان ساده سخن می گوید. دوروتی خواهر ویلیام ورد زورث از این رابطه و تجربه ها یادداشت های منظمی نگاه داشته که نظرگاههای پر ارزشی از زندگی و رابطه این دو شاعر را ارائه میدهد.

اعتیاد به تریاک شاید یکی از عللی است که زندگی و نبوغ و قدرت خلاقیت کالریج را در هم ریخته و روز بروز او را آشفته تر می ساخته است. قصیده ای را که در ۱۸۰۲ در باب «دل شکستگی»^۸ سروده است به نوعی وصف حال خود اوست. در این شعر شاعر به خاطر از دست دادن قدرت خلاقیت شعری خود شکایت و ناله می کند. ازدواج ناموفق و جدائی از همسر در سال ۱۸۰۷ با داشتن سه فرزند، زندگی کالریج را بیشتر در هم ریخت. آنگاه همچون خانه بدوشان به دیدار دوستان می رفت و مدت های طولانی نزد آنها اقامت می گزید. در سال ۱۸۱۰ متأسفانه برخورد تندی بین ورد زورث و کالریج پیش آمد و سبب شد که کالریج برای همیشه «لیک کانتری»^۹ را ترک گوید. در سال ۱۸۱۶ کالریج به خانه دوست پزشکی بنام جیمز گیلمن رفت و ۱۸ سال بقیه عمر را در صحبت و حمایت آن طبیب و همسرش بسر برد. خانه گیلمن در های گیت^{۱۰} لندن قرار داشت و ادب دوستان، نویسندگان دائماً بدیدار او می رفتند بطوری که رفته رفته مشتاقان و مخلصان کالریج برای زیارت «حکیم های گیت» خانه دکتر گیلمن را زیارتگاه کرده بودند. این شاعر بزرگ در محوطه کلیسای های گیت لندن به خاک سپرده شده است و نوشته های روی قبر از سروده های خود اوست و از رهگذرهای خواهد لحظه ای توقف کنند و در حال و احوال این شاعر تأمل و برایش دعا نمایند.

این شخصیت بزرگ ادبیات انگلیس که نظم و ترتیبی در کارهای خلاقه خود نداشت بعنوان استاد، روزنامه نگار و سیاحت نامه نویس، سخنران، عالم الهیات، فیلسوف، شاعر و منقد ادبی مشهور بوده و جوایزی را نیز تصاحب کرده

است. او همچنین بعنوان بنیانگذار نقد ادبی امروز بشمار میرود! ^{۱۳} اچالزلزم او ویلیام هزلت ^{۱۴} معاصر کالریج، علاقه شدیدی با وداشته و به تحسین و تمجید او پرداخته اند. کیتس ^{۱۵} که در های گیت زندگی می کرد طی نامه ای، ملاقات اتفاقی با کالریج را در پارک همستد هیت ^{۱۶} برای برادرش توصیف مینماید و از او تعریف می کند. تی اس الیوت ^{۱۷} در سال ۱۹۶۴ چند ماه قبل از مرگ، مصاحبه ای که با یورکشیرپست ^{۱۸} داشته، در جواب به سوالی که در مورد کالریج و مذهبی بودن او می شود، می گوید: «کالریج مطمئناً آدم مذهبی بود، و مقام و نقش بسیار مهمی در تاریخ و افکار مذهبی قرن نوزدهم داشته است.» ^{۱۹}

از بین چهار شاعر مشهور دوره رمانتیک، به عقیده بسیاری از منقدان، کالریج بهترین بوده است. یکی از علل اهمیت کالریج در گذشته و حال این است که کالریج مسائلی را مطرح می نماید که همیشه دامن گیر بشر بوده است. او می گوید: «شعر خوانی روح انسان را به فعالیت وامیدارد و شعرا همچون خدایان عشق و محبت اند که آشفتگی ذهن را درمان می کنند.» ^{۲۰} در دهه های اخیر کوشش بیشتری جهت درک بیشتر سه اثر منظوم کالریج بعمل آمده که یکی از آنها کوبلاخان و دو اثر دیگر کریستابل ^{۲۱} و دریانورد سالخورده ^{۲۲} میباشد. به عقیده بیشتر منقدان، کوبلاخان بهترین اثر کالریج است و همانند دو اثر دیگر، در لفافه ای از راز و رمز پوشیده شده و علاقه بشر با منطق و مناظر دلکش رویائی در هم آمیخته است.

کالریج کوبلاخان را در سال ۱۷۹۷ نوشته و در سال ۱۸۱۶ آن را به چاپ رسانده است. او مقدمه ای به شرح زیر برای این شعر نوشته است:

«قطعه ای که در زیر منتشر می شود بنا به درخواست لردبایرون ^{۲۳} شاعر بزرگ و نامی بعمل میآید. تا آنجائی که به من مربوط می شود این قطعه بیشتر به کنجاوی

روانشناسان شبیه است تا اینکه شعری با صفات ادبی آن. در تابستان سال ۱۷۹۷، مولف که در آن موقع وضع مزاجی خوبی نداشت، جهت استراحت، به خانه باغ خلوت در مزرعه ای که بین پورلاک^{۲۴} و لیتون^{۲۵} در زمین های بائر اکسمور^{۲۶} که سامرست^{۲۷} و دو انشیر^{۲۸} را بهم می پیوندند، می رود و بعلت ناراحتی، داروی مسکن برای اوتجویز می شود و در نتیجه مصرف این دارو درست در لحظه ای که این جملات را در زیارت نامه پرچیس^{۲۹} مطالعه می کرد در روی صندلی خود به خواب فرو می رود: «و خان کوبلا دستور داد تا درباری باشکوه و باغی در دورادور آن ساخته شود و بدینترتیب ده مایل زمین کاشته و بارور شد و دورادور آن دیوار کشیده شد.» مولف در حدود سه ساعت به خواب عمیقی، حداقل از نظر احساس ظاهری، فرو می رود، در طول این مدت اطمینان کامل و روشنی دارد که اشعاری سروده که کمتر از دویست تا سیصد سطر نبوده است، البته اگر چنین واقعه را می شود سرودن شعر نامید چون تمام تصاویر ذهنی برای او بصورت اشیائی ظاهر شده اند، بهمراه گفتارهای مربوط، بدون اینکه او کوچکترین احساس و یا کوشش آگاهانه ای داشته باشد. موقعی که بیدار می شود به نظرش می رسد کل قضیه را بوضوح به خاطر دارد، و قلم و کاغذ برمیدارد و بلافاصله با اشتیاق تمام سطوری را می نویسد که تا به امروز نگاهداری شده است. در موقع یادداشت، متأسفانه یکنفر که اهل پورلاک بوده و در مورد کاری به او مراجعه می نماید و با هم به خارج از خانه می روند و کارو صحبت آنها بیش از یک ساعت طول می کشد، موقعی که به اطاق خود برمی گردد، با کمال تعجب و دل شکستگی در می یابد که به جز هشت یا ده سطر و تصاویر پراکنده و خاطره مبهم و تاریک از آن رویا، چیز دیگری در ذهن او باقی نمانده است و بقیه همانند نقش های روی آب چشمه ای که سنگی بداخل آن

انداخته باشند، پراکنده و ناپدید گشته اند...»^{۳۰}
 اینک بهتر است قبل از هرگونه تحلیل نگاهی به متن
 کامل کوبلاخان انداخته و کوشش کنیم تا معنای ظاهری را
 بفهمیم:

Kubla Khan

In Xanadu did Kubla Khan
 A stately pleasure-dome decree:
 Where Alph, the sacred river, ran
 Through caverns measureless to man
 Down to a sunless sea.
 So twice five miles of fertile ground
 With walls and towers were girdled round:
 And there were gardens bright with sinuous rills,
 Where blossomed many an incense-bearing tree;
 And here were forests ancient as the hills, 10
 Enfolding sunny spots of greenery.

But oh! that deep romantic chasm which slanted
 Down the green hill athwart^{۳۱} a cedarn cover!
 A savage place! as holy and enchanted
 As e'er beneath a waning moon was haunted
 By woman wailing for her demon-lover!
 And from this chasm, with ceaseless turmoil seething^{۳۲}
 As if this earth in fast thick pants were breathing,
 A mighty fountain momentarily was forced:
 Amid whose swift half-intermitted^{۳۳} burst 20
 Huge fragments vaulted like rebounding hail,
 Or chaffy grain beneath the thresher's flail:

And 'mid these dancing rocks at once and ever
 It flung up momentarily the sacred river.
 Five miles meandering with a mazy motion
 Through wood and dale the sacred river ran,
 Then reached the caverns measureless to man,
 And sank in tumult to a lifeless ocean:
 And 'mid this tumult Kubla heard from far
 Ancestral voices prophesying war!

30

The shadow of the dome of pleasure
 Floated midway on the waves;
 Where was heard the mingled measure
 From the fountain and the caves.
 It was a miracle of rare device,
 A sunny pleasure-dome with caves of ice!

۳۴

A damsel with a dulcimer
 In a vision once I saw:
 It was an Abyssinian maid,
 And on her dulcimer she played,
 Singing of Mount Abora.
 Could I revive within me
 Her symphony and song,
 To such a deep delight 'twould win me
 That with music loud and long,
 I would build that dome in air,
 That sunny dome! those caves of ice!
 And all who heard should see them there,
 And all should cry, Beware! Beware!
 His flashing eyes, his floating hair!
 Weave a circle round him thrice,

40

50

۳۵

And close your eyes with holy dread,
 For he on honey-dew hath fed,
 And drunk the milk of Paradise.

گراهام هو^{۳۶} استاد زبان و ادبیات انگلیسی در دانشگاه کمبریج شعر کوبلاخان را مورد بررسی قرار داده که قسمت هائی از آن در اینجا داده می شود: «کوبلاخان اثر نیمه تمامی است از یک تجربه فردی که جذابیت و گیرائی خود را داراست. همانطوری که کالریج در مقدمه ذکر کرده است در یک رویای حاصل از مصرف تریاک خلق شده و قبل از اینکه بصورت کامل نوشته شود جوانی به سبب کاری که داشته به شاعر مراجعه می کند و نوشتن سروده های شعر بدین طریق حدود یک ساعت قطع می شود و موقعی که ملاقات تمام می شود و به اطاق خود بر می گردد و می خواهد ادامه شعر را بنویسد همانند رویاها بقیه شعر از ذهن شاعر محو می شود و الهامی که به کالریج دست داده بود بدین طریق نیمه تمام رها می گردد. الهام، خواب و رویا به نظر می رسد این یک شعر ذهنی و درونی شاعر است که تعریف و تطبیق آن بادیانی بیرونی مشکل می باشد. معمولاً این نوع شعرها را که چهار چوب منطقی و مشخصی ندارند «شعرخالص» نامیده اند. این نوع اشعار را براحتی نمیتوان تجزیه و تحلیل کرد مگر اینکه از طریق روانشناسی به جنبه های آن پی برد.

بررسی مفهوم این شعر باید با توجه به کلمات و ذهنیات کالریج که در مقدمه، ذکر کرده است، صورت گیرد. سطور اولیه شعر با توجه به زیارت نامه پرچیس سروده شده است. آن قسمتی که کالریج قبل از خواب و رویایش می خواند، توصیفی است از یک سرزمین ایده آل که بوسیله رودخانه مقدسی، آبیاری می شود و خوشی و لذتهای بهشتی را در بر دارد و در آن کوبلا آنچنان صاحب و مالک

قدرتمندی است که می تواند رواق خوشی و لذت خود را فرمان بدهد تا خلق شود. ولی در سطرهای بعدی یعنی از ۱۲ الی ۳۰ تصاویری از ترس، افسونگری، قدرت شدید و غیر قابل کنترل، ناپیدایی و مرگ و نشانه هائی از ستیزه و نزاع داده می شود. سرزمین زیبای بهشتی با شکاف های عمیقی بریدگی پیدا می کند و غیر طبیعی و هولناک است، و از آن يك فواره پر قدرتی در حال فوران است، که صخره های عظیمی را به هوا پرتاب می کند: و بعد معلوم می شود که فواره خود همان رودخانه مقدس است، که به بیرون فوران پیدا کرده، بعد از يك سفر درونی و زیرزمینی، همانند آلفوس^{۳۷} رب النوع رودخانه که کالریج کلمه آلف^{۳۸} را از آن گرفته است. این رودخانه برای مدت کوتاهی بدون پوشش و در محیط باز جریان پیدا می کند و بعد از آن برای همیشه ناپدید می شود و این صداها را به گوش کوبلا می رساند که جنگ در پیش است. بدین ترتیب آرامش سطرهای نخستین این شعر بهم می خورد و خود حرکات رودخانه آلف بصورت سمبولیک نشانگر این حالت هاست.

سطرهای ۳۱ الی ۳۶ اطلاعات کمتری بدست می دهد و مجدداً ما را به رواق خوشی و لذت برمی گرداند که نشان می دهد چگونه این گنبد در آب رودخانه مصور شده و رابطه نزدیکی هم با فواره (انرژی غیر قابل کنترل در حال فوران) و هم با غارها (نیستی و فنای غائی) پیدا می کند.

بعد از آن به ۱۸ سطر آخر شعر میرسیم که با تمام شکوه و زیبایی، بدون هدف و منظور بخصوصی صفات رویائی شعر را نشان می دهد و يك برگشت ناگهانی است از کوبلا و سرزمین زاناد و. از این به بعد شاعر با اشاره به خود صحبت می کند و رویائی نقل می کند که در مورد دختری از حبشه دیده که درباره کوه آبورا آوازمی خواند. کوه آبورا همان کوه آمارا است و در نسخه های دستی اولیه شعر هم چنین نوشته شده است. کوه آمارا يك بهشت افسانه ای است

که با مراجعه به بهشت گمشده میلتون قسمت چهارم سطور ۲۶۸ الی ۲۸۴ می توان آن را مطالعه نمود. بدینترتیب دختر حبشه ای آواز سرزمین بهشتی را زمزمه می کند و بسیار شبیه به نخستین سطرهای شعر است. در حقیقت همان مجموعه افکار و عقاید را با عناوین و پوشش متفاوتی زمزمه مینماید. در سطرهای ۴۲ الی ۵۲ شاعر می گوید اگر می توانست در ذهن و تصورات خود آواز این دختر را مجدداً زنده کند، شاعر خود می توانست گنبد سحرآمیز خوشی و لذت را بنا کند، همانطوریکه کوبلا بنا کرده بود، شاعر خود می توانست همانند کوبلا يك شخصیتی باشد پرقدرت، سحرآمیز و افسونگر.

توضیحات و اشارات داده شده نشان می دهد که علی رغم حالت رویایی، شعر دارای معنی و مفهومی نیز هست و الهام شاعرانه ای را که مخصوص خود کالریج است بیان مینماید. رودخانه مقدس آلف مطمئناً همان رودخانه قریحه شاعری است که از الهه شعر و هنرهای زیبا گرفته و خود تصورات شاعرانه است و این تصورات هولناک و در عین حال، فریبنده هم هستند. اگر فقط می توانست به دلخواه خودش رویایی از آن ها را به ذهن خود بیاورد و بهشتی را که از میان آن، چنین رودخانه ای جاری است، یکبار دیگر بنا نهد و اگر می توانست تمام اشعاری را که بصورت رویا دیده و تصورات آنها را داشته است بصورت نوشته در بیاورد، در آن حال بصورت شاعر پیغامبر گونه و سحر آمیزی جلوه می کرد که شاعر اصیل دوره رمانتیک جویای آن است.»

این شعر را همانند اشعار خوب می توان از جنبه های متفاوت دیگر نیز مورد بررسی بیشتر قرار داد و در جنبه های گوناگون معانی و مفاهیم بیشتری بدست آورد. اصولاً برای درك يك شعر خوب خواندن مکرر لازمه کار است و لذا انسان در سنين مختلف با تجربه و دیدهای

متفاوت با يك شعر برخوردار می کند و هیچکدام را نمیتوان پایان کار تلقی کرد. در خواندن های مکرر با صدای بلند با توجه به مفهوم و فنون به کار برده شده، صداها و هجاها و غیره و غیره دست بدست هم می دهند و نوعی هم آهنگی را بوجود میآورند که ذهن انسان را برای درك مفاهیم آماده می سازد تا پیغام ها و سوال ها را به گوش جان خود بسپارد. در پنج سطر اول شعر کوبلاخان تجربه ای جادویی و عمیق، به كمك صداهاى كلمات و نوعی سردرگمی که از نا باوری ناشی می شود به خواننده القاء می شود و این حالتی است که کالریج برای درك و لذت بردن از شعر لازم می داند. بتدریج شرق پر از راز و رمز با سلحشوران و خان هایش و رودخانه های مقدس جاری از غارهای تیره و تارش با دریا بالاخره یکی می شود و چنین تجسم های مرموز و حیرت انگیزی را پیش میآورد.

اینك ۱۹۷ سال از تاریخ نوشتن یا الهام شدن این شعر می گذرد، و همانند اشعار خوب دیگر به حیات خود ادامه می دهد. هر سال مطالعات بیشتری جهت آشنائی بهتر انجام می پذیرد. شعر اصولاً به سوالات پاسخ نمی دهد و همیشه سوالاتی را مطرح مینماید، و این سوالات نیز در يك شعر به پایان نمیرسند. به عبارت دیگر شاعر به پایان يك شعر نمیرسد بلکه آن را نیمه تمام رها می کند، کوبلاخان از این بابت نیز حائز اهمیت است. کالریج در مقدمه خودش آن را يك قطعه ناتمام می نامد و رسماً اعلام می کند که ادامه نوشتن این شعر ممکن نشد به خاطر وقفه ای که پیش آمد. و این ناتمامی آن را به سنگی آسمانی و یا منبعی جادویی شبیه می سازد که مرتب از خود نور می پراکند. بارقه های این اثر ناتمام به اقصی نقاط دنیا رسیده و هنوز هم زنده و فعال است. جالب است که تفسیرهای مختلف از این شعر به قدرت و انرژی آن میافزاید و هسته مرکزی آن بهتر و طولانی تر عمل

می نماید. خلاصه، کوبلاخان همانند موشك فضا پیمائی است که به داخل ادبیات جهان پرتاب شده و همچون ماهواره ای پیغام و داستان زندگی را بتدریج به چشم و گوش جهانیان در زمانها و مکانهای مختلف می رساند. در اینجا به يك نگاه و تفسیر مجدد کوبلاخان، این ماهواره جادوئی و جاودانی که توسط کلینث بروکس^{۳۹} استاد ادبیات انگلیسی دانشگاه ییل^{۴۰} بعمل آمده اکتفا می شود و شاید خود این تفسیر در تکمیل دانسته های قبلی موثر باشد و پنجره های تازه و دیدهای تازه ای را بوجود بیاورد و تصویرهای بهتری ارائه شود.

«شعر کوبلاخان بصورت حکایت تاریخی آغاز می گردد. قسمت اول این شعر که از سی و پنج سطر تشکیل شده است بصورت سوم شخص و زمان گذشته (ماضی) بیان می شود. شخصی کار بخصوص را انجام داد - دستور داد که گنبد تفریحی ساخته شود. ولی بیشتر محتوای سی و پنج سطر با ساختمان گنبد سروکاری ندارد، و مشخص نمی کند که از چه نوع و چگونه ساخته شده، بلکه محل قرار گرفتن و موقعیت آن بیان می شود. در مورد ساختار آن اشاره مختصری می رود. کوبلاخان دستور داد گنبد تفریحی ساخته شود، سایه آن تا نصف، روی امواج شناور بود، و يك نوع معجزه کم نظیری بود زیرا علی رغم اینکه آفتاب روی آن تابیده بود دارای غارهایی بود پوشیده از یخ.

توضیحات بیشتری راجع به وضع و حالت گنبد تفریحی داده شده است: رابطه گنبد نسبت به رودخانه مقدس آلف و غارهایی که رودخانه در داخل آنها ناپدید می شود، اندازه زمین کاشته و درخت کاری شده که کوبلا دور آن دیوار کشیده و بصورت باغ فوق العاده بزرگی در آمده، نوع درخت ها و غیره توضیح داده شده است. ولی بیشتر از همه، رودخانه مقدس توصیف می شود و مخصوصاً اشاره

می شود به شکاف بزرگ روی زمین که از آنجا رودخانه سرچشمه می گیرد، فواره ای که تکه سنگ ها را به بالا پرتاب می کند، و ناپدید شدن رودخانه در داخل غارهایی بی انتها که اندازه آنها برای انسان مجهول است؛ طوری توصیف می شود گوئی که توضیح دادن وضع و حالت خیلی مهمتر از ساختمان خودگنبدتفریحی است. در هر حال، ما به این تصمیم میرسیم که بگوئیم این کار هنری همنیطور تصادفی در طبیعت ساخته نشده است بلکه با دقت فوق العاده در محلی بنا شده که با محیط مناسب است. و بصورت تاجی میماند که بر سر طبیعت گذاشته باشند.

محل دارای خصوصیات ویژه ای است: جاری شدن رودخانه مقدس این محل را متمایز می سازد؛ با دقت کامل دور آن دیوار کشیده شده و آن را از اطراف جدا نموده است، گوئی بهشت روی زمین است، که دور و بر آن دیوار کشی شده همانند بهشتی که میلتون توصیف کرده است. بطور کلی بهترین توصیف این خواهد بود که گفته شود باغی بود عیناً شبیه باغی که میلتون توصیف نموده، بهشت میلتون هم جنگل هائی داشت به قدمت تپه ها.

یکی از مشکلات قواعد دستوری، درست در اول سطر دوازده شعر پیش میآید. این سطر با کلمه «ولی» شروع می شود. منظور از بکار بردن کلمه «ولی» چه بوده و این کلمه در اینجا چه نقشی را بازی می کند: آیا منظور این است که گفته شود: ولی این شکاف بزرگ در روی زمین چقدر با بقیه باغ متفاوت بود. یا اینکه: چه فرق فاحشی وجود داشت بین این شکاف مخوف و زمین های سبز اطراف که آفتاب بر آنها می تابید؟ در هر صورت کلمه «ولی آه!» تغییر وضعیت و حالت متفاوتی را نشان می دهد، تغییر حالت از آفتابی به سایه، یا از آفتابی به مهتابی: «محل افسون شده در زیر نور ماه رو به کاهش، که محل رفت و

آمد مکرر...» در میلتون تپه ای که به باغ منتهی می شود حالت «وحشی و غیر طبیعی» دارد و این مکان هم وحشی است. بعلاوه این مکان هم مقدس است و هم افسون شده، متناسب است برای زنی که به خاطر عاشق شیطانی اش ناله و شیون کند، بدینترتیب این مکان با جنبه های تیره و تار با قدرت های خارق العاده و ماوراء طبیعت ارتباط پیدا می نماید. صفت مقدس بودن با داشتن آفتاب فراوان و جنبه های بهشتی در یازده سطر اول مورد تاکید قرار گرفته است. توصیف این شکاف عظیم روی زمین، تصویر مکانی را بصورت کامل ارائه می نماید که امروزه باید آن را قدرت خارق العاده ماوراء طبیعت بنامیم. این مکان، مکان مقدسی است با تمام مفهوم آن، بطور خلاصه، محل خارق العاده ای که يك انسان ابتدائی و اولیه نیز بتواند آن را درك کند.

رودخانه آلف دارای چنین خصوصیتی است. باغ پر از شکوفه و درختان معطر و خوشبو را آبیاری می کند و در زیر نور آفتاب می درخشد و در عین حال وحشی و غیر طبیعی، تیره و تار و مرموز است. رودخانه هم با زمان گذشته و هم با زمان آینده ارتباط داده شده است. در جریان طوفانی آب و رو به پائین سرازیر شدن آن، کوبلا می تواند صداهای گذشته را بشنود («صداهای اجدادی را») که آینده را پیش گوئی می کنند («پیشگوئی می کنند که جنگ خواهد بود»).

بدینترتیب گنبد تفریحی بعنوان يك کار هنری، بر روی قسمت بخصوصی از طبیعت با صلابت تمام بنا شده است. بطور خیلی حساب شده در داخل قطعه ای محصور قرار گرفته است. سایه آن در امواج رودخانه درست روی خط وسط که بین آغاز و ناپدید شدن آنهاست، منعکس می شود. صدای اولیه فوران آب از منبع و برگشت و پائین ریختن آبشار گونه آن به گردآب، رویهم بصورت يك «ریتیم و

آهنگ مخلوط» شنیده می شود.

گنبد يك کار هنری است که بر روی طبیعت بخصوصی بنا شده است، گنبد بر روی طبیعت تسلط دارد و درعین حال نشانگر دو جنبه متفاوت طبیعت است. گنبد آفتاب گرفته نشانگر علائم بهشتی است ولی با داشتن غارهای یخی علائم زمینی را نشان می دهد. چنین کار ماهرانه ای که هر دو جنبه را با چنان برجستگی و مهارت در برداشته باشد بعنوان معجزه معرفی شده است:

يك معجزه بسیار عجیب و نادری بود

يك گنبد تفریحی آفتابی با غارهای پوشیده از یخ

گفته نشده است که گنبد خودش متزلزل و ناپایدار است، بلکه اشاره شده به اقبال خوش سازنده آن که ناپایدار است. گنبد، گنبدی است که برای تفریح و استراحت خان درست شده است، ولی اگر پیش گوئی مورد باور قرار بگیرد، پیش بینی می شود که او با جنگ روبرو خواهد شد: باغی که دورا دور آن دیوار کشیده شده است، يك بهشت زمینی را به ذهن انسان میآورد ولی خبرهائی از خونریزی و تخریب در داخل آن شنیده می شود.

نکته دیگری نیز قابل توجه است: هیچ چیزی نسبت به ساختمان و سبك بسیار نادری که به کار برده شده، ذکر نشده است. ضمن بیان داستان گفته می شود، که خان فقط حکم کرده گنبدی ساخته شود، و بصورت معجزآسا این گنبد در آن مکان بوجود آمده است. در هر حال، هنرمندان و صنعتکاران این گنبد معرفی نشده اند. هیچ شخصی ذکر نمی شود به جز خان که فرمان می دهد، و او هم هنرمند تنها مانده و متخصص امروزه نیست بلکه يك حکمران و سلحشور و يك شخص اجرائی است. انسان رویائی- هنرمندی که طرح گنبد را می ریزد - در اینجا يك انسان پر قدرت است.

بطور خلاصه: در سی و پنج سطر این شعر به ما تاریخی

از خیلی گذشته ها داده می شود، اگر چه مستقیماً و بسادگی گفته می شود که این اتفاق بوقوع پیوسته ولی از هر لحاظ با دنیای امروزی ما متفاوت است. در این رابطه انسان قدرتمند (نه يك انسان هنرمند بیزار و بیگانه شده امروزی) خلق اثری هنری را فرمان میدهد که این فقط ساختن محض نیست بلکه يك چیز شگفت آور و اعجاز آمیز است و در قطعه ای از طبیعت بوجود میآید که آن طبیعت تهی و محروم انسان امروزه نیست، بلکه طبیعتی است غنی، مرموز و خارق العاده که دو جنبه کاملاً متفاوت را نیز در بر دارد.

بعضی از دانشمندان این شعر را بصورت قطعه ناقصی می دانند که هیچده سطر آخر بعداً نوشته شده و بدان اضافه گردیده است. ولی انسان می تواند استدلال کند و بگوید که این وقفه بین دو قسمت، خود دارای معنی و مفهومی است و آنچه که در هیچده سطر آخر گفته شده است شعر را تکمیل می کند و آنرا بصورت اثری کامل در میآورد. سطر اول قسمت دوم این شعر، «يك دختر جوان با قانون (یا سنتور)،» ممکن است به نظر بیآورد که اینهم جزئیات بیشتری است از بهشتی که خان در قلمرو خودش تدارك دیده است، ولی سطر بعدی ما را از این اشتباه در میآورد و حتی ما را تکان میدهد. در اینجا توصیف داستان بیکاره قطع شده و وضع جدیدی معرفی می شود، و برای اولین بار ضمیر «من» در داخل شعر ذکر می گردد. اگر قسمت اول شعر، مطلبی است که در کتابی خوانده شده، و یا در خواب بصورت رویائی دیده شده و یا طرح اندیشه و خیال است، حالا ما شخصی را می یابیم که سخن می گوید: «من دختر جوانی را که قانون می زد در خوابم دیدم.» ما برای اولین بار با «من» و کلمات خواب و رویا در این شعر مواجه می شویم. اگر این بهشت روی زمین در قلمروخان صورت خواب و رویا دارد، حالا حداقل بصورت يك حقیقت

واقعی معرفی شده است. و حالا ما شخصی را داریم که او این رویا را دیده است.

البته این حالت ادامه پیدا می کند. دختر جوان بیرون از رویائی است که بهشت روی زمین را ارائه میدهد. دختر جوان از سرزمین دور دستی است، و آنچنان موسیقی دل انگیزی را مینوازد که نمیشود بیان کرد و نغمه چنان تنظیم شده است که بتواند الهام بخش انسان در خلق مجدد بهشت خان باشد.

البته شخص معرفی شده این شعر گنبدی را همانند خان نخواهد ساخت. او این گنبد را بوسیله موسیقی خواهد ساخت. ولی شرائطی که برای این خلاقیت ذکر می شود بصورت عجیب دور می زند. او نمی گوید که اگر می توانست فقط رویائی از گنبد تفریحی کوبلاخان ببیند، در نتیجه تاثیر شدید آن رویا، آن را برای شنوندگان می ساخت. او حتی نمی گوید که اگر می توانست در خواب، موسیقی دختر جوان را دوباره بدست بیاورد، می توانست آن را بسازد. بلکه اگر او می توانست موسیقی دوشیزه جوان را که در خواب دیده مجدداً در خود زنده کند، بقدری او را به نشاط و سرور وامیداشت، که بدرستی حالت خلاقیت پیدا کند و خودش بتواند با چنان موسیقی دل انگیز گنبد تفریحی خان را ارائه دهد.

چند نکته دیگر نیز به نظر میرسد که قابل استنباط باشد. اول اینکه، ساختمان تصویر خیالی باید از ذوق و شوق و نشاط خلاق هنرمند سر چشمه بیگردد، یعنی هنرمند تنها نمی تواند تقلید کند، او باید در يك حالت شور و نشاط که او را به سطح خلاقیت رسانده مجدداً از طریق موسیقی خودش چیزی را که در رویا دیده بسازد. او نمی تواند بسادگی رویا و یا موسیقی کس دیگری را جانشین سازد. (البته این يك ادراك بخصوص و ذوق زیبا شناسی و هنرمندی را نیز نشان می دهد.) دوم اینکه، اگر

گوینده حقیقتاً می توانست رویا را باز یابد و گنبد را برای ما بسازد، او دیگر از محدوده شعر و شاعری که ما با آن آشنا هستیم برتر می رود و خودش به يك مخلوق خارق العاده ماوراء طبیعت تبدیل می گردد. يك مخلوقی که همه با حرمت و ترس به او نگاه می کنند بعنوان مخلوقی که واقعا در بهشت بوده و شیر و شهد نبات بهشتی را چشیده است. و لذا شعر و شاعری به ماوراء مرزهای خود میرسد و شاعر آرزو می کند چنان رویای جدی و غیر عادی داشته باشد که تبدیل به پیشگو و پیغمبر بشود، که گوینده راستی و حقیقت است. به تناسب که شاعر در این امر موفق می شود، تبدیل به انسانی میشود که از هم نوعان خود فاصله گرفته و شاید با ترس ناشی از خرافات و موهوم پرستی به او نگاه می کنند.

با گفتن اینکه «آن گنبد را در هوا میساختم»، گوینده در مقام مقایسه با خان قرار می گیرد. در نتیجه می گوید: آنچه را که کوبلا ساخته منم خواهم ساخت ولی روش ساختن، او را درست در نقطه مقابل خان بزرگ قرار می دهد. او تبدیل به امپراطور و فرمانروا نمی شود، بلکه تبدیل به انسانی می شود که بوسیله دایره ای از سحر و جادو از هم نوعان خود جدا شده و همه فریاد می کشند که «آگاه باشید و از او بر حذر باشید.» اگر ترس و واهمه اشخاصی که او را می شنوند يك نوع تعریف و تصدیق قدرت او است، اینها در عین حال نشان دهنده حالت تبعیدی و تنهائی او نیز هست. دوباره بدست آوردن خوشحالی و نشاط از طریق زنده ساختن موسیقی رویائی مجازات و کامیابی هائی را نیز همراه خواهد داشت. او به نظر می رسد که میگوید این وضعیت شاعر در دنیای امروزی ما است، دنیائی که در آن قوای ذهنی و استعدادهای بشر باندازه ای تقسیم بندی و تخصصی شده که يك فرد دیگر نمی تواند بطور جامع و کامل همه صفات انسانی را در خود داشته باشد.»

منابع و توضیحات

1. Samuel Taylor Coleridge
2. Kubla Khan (قوبیلای خان)
3. The Cambridge History of English Literature, edited by Sir A.W.Ward etc. Cambridge, 1961 Vol. XI, PP. 117-139 (Refer for more details).
4. Sara Fricker
5. William Wordsworth
6. Dorothy Wordsworth
7. Lyrical Ballads
8. Dejection Ode
9. Lake Country
10. Dr. James Gilman
11. Highgate
12. Robson, W.W. Concise Encyclopedia of English and American Poets and Poetry, edited by Spender and Hall, PP. 106-108
13. Charles Lamb
14. William Hazlitt
15. John Keats
16. Hamstead Heath
17. T.S. Eliot
18. Yorkshire Post
19. Coburn, Kathleen. Coleridge, Twentieth Century Views. New York, Prentice-Hall, Inc., 1976. P.1
20. Ibid P.11
21. Christabel
22. The Ancient Mariner
23. Lord Byron
24. Porlock
25. Linton
26. Exmoor
27. Somerset
28. Devonshire
29. Purchas's Pilgrimage
30. Eastman, Arthur M. etc. The Norton Anthology of Poetry. First Edition, New York, London. 1970, P.593
31. athwart در عرض، از این سر به آن سر، سرتاسر
32. seething کف می کرد دیوانه وار، می خروشید با خشم زیاد، می جوشید همراه با صدای هیس، غلغل می کرد و صدای هیس می داد.
33. half-intermitted فاصله دار، بریده بریده، بامنع و نیمه کنترل

34. dulcimer یکجور قانون یا سنتور که جهت نواختن موسیقی به کار برده می شود .
35. holy dread ترس و وحشتی که به انسان دست می دهد وقتی فکر می کند در حضور خداست .
36. Hough, Graham. The Romantic Poets. London, Hutchinson University Library, 1966. PP.63-65
37. (Alpheus) آلفوس در تاریخ اساطیر یونان رب النوع رود خانه بوده است که آنقدر (Arethusa) ارتوزا را تعقیب کرد که بالاخره او بوسیله (Artemis) آرتمیس تبدیل به فواره گردید
38. Alph
39. Brooks, Cleanth. Understanding Poetry. New York, Holt, Rinehart and Windton 1960, PP.412-417
40. Yale